

بسمه تعالی

امکان و معنای تطبیق فلسفی

حمیدرضا آیت‌اللهی

اگر چه در نگاه اول با مسائل و عناوین بسیاری مواجه می‌شویم که در حوزه‌های مختلف فلسفی مورد توجه و حل و عقد اندیشمندان تحت یک عنوان قرار گرفته‌اند و به نظر می‌رسد پاسخ‌های مختلف به یک پرسش هستند ولی با توجه به چندین ملاحظه این مشابهت‌ها معنای دیگری می‌یابند و در نتیجه فلسفه تطبیقی را با صعوبت‌های بسیاری مواجه می‌سازد. ذیلاً برخی از این ملاحظات اجمالاً ذکر می‌گردد:

پیشینه تاریخی شکل‌گیری یک مفهوم: بسیاری از مفاهیمی که در یک نظام فلسفی مطرح و مورد کنکاش قرار می‌گیرند مبتنی بر پیشینه‌هایی هستند که در شکل‌گیری تاریخی آن مفهوم موثر بوده است. مجموعه مفاهیم و عناصری که در تبیین آن مفهوم نقش دارند بر اساس آن پیشینه نقش یافته‌اند و مخاطب خویش را به آن زمینه ارجاع می‌دهد. در تطبیق مفاهیم فلسفی این موضوع اهمیت بسیاری دارد. مفهوم وجود در غرب، که در این مقاله در صدد بررسی آن هستیم، در فضایی مورد توجه قرار گرفته است که ضرورت دارد پیش از بررسی آن، مسائلی همچون نقش معرفت‌شناسی در تکون فلسفه جدید غربی و نگاه سوپراکتیویتی دوران مدرن و دوآلیسم سوژه-ابژه و نگرش اومانستی غالب در اندیشه غربی در این دوران مورد توجه قرار گیرد، چرا که با این پیشینه تاریخی است که نگرش وجودی شکل گرفته است. در حالی که در فضای فلسفه اسلامی با پیشینه‌ای متفاوت مواجه هستیم. مثلاً در پیشینه بحث وجود در فلسفه صدرایی باید به نگرش‌های ماهوی‌مثنائی و تأثیر نگرش‌های وحدت وجودی عرفانی توجه نمود چرا که این زمینه‌ها در شکل‌گیری رویکرد فلسفی اصالت‌الوجودی موثر بوده است. هر یک از دو تبیین اگزیزستانسیالیستی و اصالت‌الوجودی باید خاستگاه بحث خویش را بکاوند و در سیر تطور خویش به معنایی که از وجود مراد دارند بنگرند.

بسترهای فرهنگی معنای یک مفهوم: شاخصه‌های فرهنگی یک جامعه زمینه‌هایی را می‌سازند که در آن زمینه یک مفهوم معنای خود را می‌یابد. به تعبیر ویتگنشتاین، این صورت‌های زندگی هستند که معنای یک مفهوم در آن صورت‌ها معین می‌گردد. در بازی‌های زبانی مختلف قواعد معناداری تفاوت می‌کند. همین امر در شرایط فرهنگی مختلف که در آن شرایط معنای یک مفهوم شکل گرفته است در تعیین معنا نقش جدی ایفا می‌کند. چه بسا در دو بستر فرهنگی مختلف یک عبارت به کار رود که در گفتگوی فلسفی با تحلیل آن مفاهیم به اشتراک لفظی بین معانی آنها برسیم. کسی نمی‌تواند معنای انسان را در فرهنگ غربی بشناسد بدون آنکه مساله تجسد و یا گناه ذاتی بشر را نداند. درست است بسیاری از اندیشمندان غربی تمایلات دینی نداشته‌اند ولی معنایی که آنها از مفهومی همچون انسان اخذ می‌کنند به شدت در بستری مسیحی رشد یافته است و تبیین‌های آنها باید در بنیاد با تلقی خلیفه الهی در تفکر اسلامی متفاوت باشد. بدون شناخت عناصر اساسی فرهنگ یک جامعه در رسیدن به معنای واقعی یک مفهوم ناتوان خواهیم

بود. نقش محوری انسان و نگاه تاریخی به واقعیت در فرهنگ مسیحی غربی در تبیین معنای وجود بسیار اهمیت دارد. در حالی که در فرهنگ اسلامی این نقش به پیام الهی و اهمیت سیر و سلوک در رسیدن به قرب الهی داده شده است و در نتیجه در پرتو این بستر باید مورد توجه قرار گیرد.

غایات کنکاش فلسفی در یک مفهوم: در تحلیل فلسفی یک مفهوم غایات متفاوتی وجود دارد که بر اساس هر غایت رویکرد تبیینی یک مفهوم تفاوت می یابد. اگر غایت یک تحلیل فلسفی راه یافتن به نحوه تسلط انسان بر طبیعت و به استخدام در آوردن آن در تکنولوژی باشد نمی توان با تحلیلی دیگر که غایت آن رابطه انسان با عالم در یک اتحاد فراگیر باشد یکی دانست. در پرتو غایت هر تحلیل فلسفی است که می توان به تبیین معنایی آن مفهوم رسید. در یک تعبیر عام تر، این دغدغه های فیلسوف است که در شکل دادن به یک مفهوم تاثیر می گذارد و رویکرد تفلسف او را می سازد. تفاوت دغدغه های جوامع مختلف در تفاوت معنایی که از یک مفهوم مراد می کنند تاثیر گذار است.

موارد فوق برخی از ملاحظاتی هستند که در تطبیق بین مفاهیم فلسفی و تبیین یک تفکر فلسفی باید مورد توجه جدی قرار گیرند. این ملاحظات - که به اختصار نام برده شد- و ملاحظات هرمنوتیکی دیگر، مسیر تطبیق فلسفی را با دشواری های جدی روبرو ساخته است، بگونه ای که برخی اندیشمندان در امکان بحث از فلسفه تطبیقی تشکیک نموده اند. گرچه در این مقاله نظر بر این نیست که کلیه استدلال ها و پاسخ ها را بررسی کنیم و به یک نتیجه تحلیلی نایل شویم ولی به نظر می رسد علی رغم این موانع بازهم می توان فلسفه ای مقایسه ای داشت. درست است که عوامل فوق، نیل به یک تطبیق کامل را سخت می سازد ولی با شناخت عوامل فوق و سعی در ارائه مفاهیم بر اساس شرایط محدود کننده اش می توان به دیدگاههای خوبی در مقایسه بین حوزه های فلسفی و حتی داوری در میزان وثاقت آنها رسید. اگر عوامل فوق هرگونه مفاهیم را غیر ممکن سازد در آن صورت امکان هرگونه گفتگو که مبنای تمامی تعامل های انسانی است نفی خواهد گردید و شناخت اندیشه های دیگر ناممکن و عبث می گردید در حالی که کلیه تعامل های انسانی امکان مفاهیم و گفتگو را پیش فرض خود دارد.

با این مقدمه، این نوشتار با این باور به بررسی مساله می پردازد که علی رغم ملاحظات جدی، تطبیق فلسفی ممکن و حتی برای تبادل اندیشه ها ضروری است. اما نتیجه گیری های ناظر به یکسان انگاری مفاهیم بسیار سطحی و ساده انگارانه خواهد بود و باید در مقام مقایسه تا حد امکان شرایط تطور یک مفهوم و بسترهای فرهنگی آن و غایات پژوهش های فلسفی نیز به جد مورد توجه قرار گرفته و با این قیدها تطبیق صورت پذیرد.